



عقاید و آراء

دکتر محمدتقی سیاهپوش

محیط زیست در فلات ایران

این يك اصل بدیهی است که محیط جغرافیائی برای نوع بشر نه تنها صحته زندگی بلکه بالاخص مبنای زندگی و زندگانی است در نتیجه، آشنائی با عواملی که از قدیمی ترین زمانها تا بحال در تحولات آن مؤثر بوده و میباشند برای درک تاریخ هر سرزمین به معنای وسیع کلمه، که شامل حال و آینده نیز میباشد ضروری است.

اما خصوصیات زیستی هر سرزمین نیز در خصوصیات شکل زمین و آب و هوا و اکولوژی گیاهی و حیوانی آن خلاصه میشود که در عین حال با همدیگر ارتباط نزدیک دارند و در این بین با در نظر گرفتن نقش بسیار مؤثر و فوری که آب و هوا در رشد گیاهان دارد طبعاً در بررسی محیط زیست درصاف مقدم قرار میگیرد.

در بررسی آب و هوای تاریخی ایران و با هر سرزمین دیگری با دو عامل مختلف که یکی را جهانی و دیگری را محلی می توان نامید سروکار پیدامی کنیم. در زمینه عامل جهانی بطوریکه میدانیم در طی عهد چهارم زمین شناسی که منطبق با دوران موجودیت نوع بشر در روی زمین می باشد، چهار دوران ممتد یخبندان در کره ارضی روی داده است که طی هر کدام از آنها یخچالهای عظیمی در قطبین بوجود آمده که ضخامت آنها به چندین کیلومتر میرسیده و در نتیجه سطح اقیانوسها در حدود یکصد متر پائین می آمده است. قدر مسلم این است که در طبعی آخرین دوران یخبندان دامنه یخچال شمالی تا اروپای مرکزی و حدود شهر فعلی کیف در شوروی میرسیده و در نتیجه مناطق مزبور را برای انسانها تقریباً غیر قابل زیست می ساخته است، بطوریکه از آن زمانها در آن حدود جز در غارهایی در کشور فرانسه علائم و آثار نوعی زندگی زیرزمینی در روسیه بدست نیامده است. از سوی دیگر قدر مسلم اینست که در فلات ایران و مناطق هم عرض آن در عین اینکه هوا خیلی سردتر از امروزه بوده بهیچوجه غیر قابل زیست نبوده است، بلکه بر حسب رطوبت بیشتر هوا وجود دریاچهها و

رودخانه‌های وسیع‌تر، محیط زیست از حیث وفور شکار و احتمالاً امکانات نسبتاً وسیع ماهیگیری برای بشر این زمان مساعدت خاصی نیز داشته است. در این زمینه بطوریکه از تصاویری که بر روی سنگ‌کوهها در افریقای شمالی بره‌می‌آید در طی آخرین دوران یخبندان محیط جغرافیایی حتی در صحرای کبیر افریقا طوری بوده که حیواناتی از قبیل زرافه و شیر و البته آهو در آن میزیسته است.

در صحرای عربستان نیز برحسب فراوانی ابزارهای سنگی در سطح زمین مسلم بنظر میرسد که سرزمین مزبور از مراتع وسیعی پوشیده بوده است.

در مناطق مختلف دیگر آسیای جنوب غربی نیز شاهد پیدایش دریاچه‌ها و گسترش بیشتر دریاچه‌های موجود می‌باشیم، بطوریکه در ایران دریاچه‌های متعددی حتی در کویر مرکزی بوجود آمده است. همچنین است در مورد ترکستان و آسیای مرکزی که تا ازنه نسبتاً خیلی متأخر دارای مراتع وسیع و سرسبزی بوده‌اند.

برطبق برآوردهائی که در سالهای اخیر بعمل آمده حرارت متوسط سالیانه هوای قسمتهای شمالی فلات ایران مانند حدود آذربایجان، تهران و خراسان در طی آخرین دوران یخبندان بمیزان حدود هشت تا پنج درجه سانتیگراد پایین‌تر از امروز بوده است ولی این مسئله بالاخص بمعنی طولانی‌تر بودن فصل زمستان و کوتاه‌تر بودن فصل تابستان می‌باشد. ضمناً بدیهی است که در این فلات هرچه به مناطق جنوبی‌تری برسیم حرارت متوسط بالاتر بوده است.

آثار آخرین دوران یخبندان در مناطق هم عرض ایران در حدود بیست‌هزار سال پیش پایان یافته و از آن زمان به بعد هوا بتدریج رو بگرمی و خشکی نسبی نهاده است. ولی این جریان بطور منظم و یکدست صورت نگرفته بلکه توأم با نوسانات مهمی نیز بوده است. در این زمینه آثار دو دوران بارانی یکی در حدود دوازده هزار سال پیش و دیگری در حدود ۷ هزار تا ۴۴۰۰ سال قبل از این، امروز شناخته شده و مشخص می‌باشد و قرائن گوناگون حاکی است که در فواصل فی‌مابین هوای این حدود و منجمله ایران هرگز بخشکی و برهنگی امروز نبوده است.

بدین طریق به‌ازمنه تاریخی یعنی ازنه از حدود چهارهزار سال پیش باینطرف می‌رسیم. خشکی فزاینده محیط‌زیست در ازنه تاریخی بالاخص در قسمت جنوب شرقی این فلات مشخص و چشمگیر است. در سیستان تعداد خرابه‌ها بطور باورنکردنی زیاد است. و شهرهای معظمی از گذشتگان بیابان امروزی را پرمیکند در حالیکه بسال ۳۲۵ قبل از میلاد اسکندر مقدونی بهنگام مراجعت از هندوستان يك سپاه بزرگی را با تعداد زیادی فیل بدون هیچگونه اشکالی از حیث آذوقه اعم از انسانی و حیوانی از این منطقه عبور داده است. در مناطق جنوبی‌تر یعنی در بلوچستان و مکران نیز تعداد زیادی محل‌های باستانشناسی مربوط به‌ازمنه جدید مورد نظر وجود دارد که امروزه خالی از سکنه می‌باشد و سدهای بزرگ سنگی وجود دارد که برای آبرسانی به مناطقی بنا شده‌اند که امروزه کاملاً بایر هستند. قدمت سدهای مزبور به حدود چهار هزار سال قبل برآورده شده است. از سیستان و بلوچستان که بگذریم چنانکه ذیلاً خواهد آمد مسلماً آب و هوای

فلات ایران بطور کلی نیز در طی ازمه تاریخی ضمن نوساناتی بطور فاحشی به خشکی و گرمای نسبی گرائیده است. ولی با احتمال قریب به یقین در مورد حدود سیستان و بلوچستان و مکران با عامل مشدده خاصی نیز سروکار داریم و آن عبارت از گرم شدن جریانات هوا از قسمت شمالی اقیانوس هند است.

توضیح اینکه امروزه این جریانات در هندوستان تا کوهپایه‌های جنوبی رشته هیمالیا نیز میرسند و آنجا را گرم می‌کنند در حالیکه امروزه مسلم می‌باشد که در حدود پنج یا شش هزار سال پیش این منطقه بقدری سرد بوده که فقط گله‌داران در فصل تابستان با نجا می‌رفته‌اند و در فصل زمستان بمناطق جنوبی‌تر کوچ میکرده‌اند. در حاشیه جنوبی عربستان نیز امروزه در قسمت ربع‌الخالی که اسم آن بهتر از هر شرح و بیانی صریح و گویا است آثار آبادیهای قدیمی وجود دارد. همچنین است در یمن شمالی که امروزه آثار شهرهای معتبری را که در زیر تلهای شن و ماسه بیابان مدفون می‌باشند می‌توان دید. در مورد یمن شمالی داستان يك سد معظمی نیز که بنام سد ارم معروف است هنوز بر سر زبانهاست.

باحتمال قریب به یقین گرمای حوضه شمالی اقیانوس هند حوضه‌های بحر عمان و خلیج فارس را نیز قریباً تحت تأثیر قرار داده بطوریکه سواحل شمالی و جنوبی دو دریای مزبور هرگز بخشکی و گرمای امروزی نبوده است. و جالب اینکه آثار خشکیدن هوا در ازمه تاریخی در حدود سوریه شمالی نیز مشهود و معروف است.

در این زمینه بطوریکه از مسعودی نویسنده حدود ۹۸۲ میلادی نقل شده است یکمرد پیر از آن حدود به‌خالد سردار اسلامی گفته است بخاطر دارم که زنی از اهالی حیره فقط با يك قرص نان که برای غذای بین راه برداشته بود بسفر رفت، چون درست تاجائی که وارد به‌سوریه میشد راه او از دهات آباد و مزارع تحت کشت و باغات میوه و استخرهای بیشمار و آبهای جاری میگذشت. اما بطوریکه می‌بینید امروزه جز يك بیابان بی‌آب و علف چیز دیگری نیست.

شهادت پلهای رومی و اسکله‌ها در وادی‌های دائماً خشک امروزی و سرچشمه‌ها و کتیبه‌هائی که از چشمه‌هائی در آن حدود یاد می‌کنند که امروزه دیگر وجود ندارد مؤید مطالب مسعودی میباشد.

باری به‌کشور عزیز خودمان برگردیم و بدین‌نظریق بآن عوامل محلی که در خشکی و برهنگی فعلی این فلات دخالت تام داشته و دارند می‌رسیم.

بطوریکه میدانیم رطوبت هوای این فلات از طرف دریای خزر در شمال و دریای مدیترانه در مغرب تأمین می‌گردد و اتفاقاً در مقابل دو جریان هوای مزبور رشته‌جبال مرتفع البرز را در شمال و رشته جبال زاگرس را در مغرب داریم. بطوریکه در رویه شمال رشته البرز بخوبی مشهود است. امروزه رطوبت‌هوای خزری عمدتاً در رویه مزبور تقطیر شده و به‌دریا برمی‌گردد و همچنین است تا حدودی در مورد رشته زاگرس.

دلایل زمین‌شناسی مسلمی وجود دارد که هر دو رشته مزبور در عهد چهارم زمین‌شناسی در حال بالا آمدن بوده و می‌باشند بطوریکه شاهد معروفی از حرکت رشته

البرز را در ریزش متواتر کوهها در طول جاده هراز داریم. همچنین است در مورد رشته زاگرس که بر طبق شواهدی از قدیمی‌ترین زمانها تا حال در حال بالا آمدن بوده و امروزه نیز بطور بسیار شایان توجهی در حال بالا آمدن می‌باشد. در این زمینه ریزش يك جای رشته کوهی را بطول دوازده کیلومتر در مسیر رود صیمره در لرستان داریم که متخصصین از حیث وسعت و عظمت، ریزش مزبور را در همه جهان بی‌نظیر دانسته‌اند. همچنین است حرکت کوهپایه‌هایی در شمال اهواز که از زمان ساسانی به اینطرف در حدود چهار تا بیست متر بالا آمده‌اند.

بالا آمدن چنین کوههایی که اصطلاحاً «پرده بارانی» خوانده می‌شوند در مراحل اولیه تأثیر چندانی در عبور هوای مرطوب ندارد. باین معنی که غالباً نیروی بادهای کافی است که به‌هر حال ابر و مه را از بالای سد کوهستانی عبور دهد، ولی نهایتاً حسدئ میرسد که نیروی بادهای برای اینکار کافی نباشد و یا غالباً کافی نباشد. و از این مرحله است که يك کاهش سریع و کم‌وبیش بختاً در میزان رطوبت رویه دیگر پرده بارانی روی می‌دهد. دلایل متقنی وجود دارد که رشته البرز در حال حاضر در مرحله مزبور که مرحله بحرانی می‌توان نامید قرار دارد بطوریکه امروزه طبقات ابر در رویه شمالی آن در ارتفاعی خیلی پائینتر از خط الرأس رشته قرار دارند و فقط گاهی از طریق گردنه‌هایی مانند گردنه کوهین در شمال قزوین می‌توانند به داخله فلات نفوذ کنند. شاهد عینی بسیار زیبایی از این جریان را در گردنه مرتفعی در شمال آبادی لوشان بر سر راه قزوین - رشت داریم که غالباً مه بصورت آباری از ارتفاعات به پائین سرازیر می‌شود و مسلماً این جریان در طول رشته البرز نظایر دیگری، نیز دارد. کمتر میتوان تردید داشت که در طول رشته زاگرس نیز اوضاع واحوال کم و بیش مشابهی وجود دارد بطوریکه سرسبزی حدود باختران و همدان را می‌توان عمدتاً مولود يك چنین وضعی در آن حدود دانست. در عین حال تردیدی نیست که هنوز اقشار بالانر هوای خزری و مدیترانه‌ای که غالباً از حیث رطوبت فقیرتر هستند به داخله فلات نفوذ دارند چه اگر چنین نبود مسلماً این فلات به بیابان محض تبدیل می‌شد.

با در نظر گرفتن سریع و کم و بیش ناگهانی بودن کاهش میزان رطوبت در مرحله بحرانی بطریق بالا از یکطرف و دوری حدود سیستان و بلوچستان و مکران از هر دو منبع فیض بترتیب بالا، از طرف دیگر خشکیدن سریع مناطق مزبور از مثلاً حدود چهار هزار سال پیش به اینطرف توأم با ازدیاد گرمای هوا به ترتیبی که گذشت باسانی قابل درک میگردد. و در مورد بقیه فلات شواهد صریح گوناگونی را در اسامی محل داریم.

در زمینه اسامی محل در درجه اول آنهایی که متضمن کلمه لك و یا لاک می‌باشند مانند لکستان و لاکان و غیره که تعداد آنها در این فلات بهیچوجه کم نیست شایان توجه می‌باشد. توضیح اینکه عنوان مزبور را در نام جاهائی می‌بینیم که یا امروزه دارای باتلاق‌هایی می‌باشند و یا بمناسبت موقعیت پستی که دارند مسلماً در ازمه گذشته چنین وضعی را داشته‌اند. ضمناً چنانکه میدانیم کلمه لاک و لیک و نظایر آن درپاره‌ای از زبانهای اروپائی به معنی دریاچه است و با در نظر گرفتن ارتباط همه زبانهای مزبور با

زبانهای ایرانی که امری است مسلم قویاً محتمل است که زمانی در ایران نیز کلمه لك یا لاک بمعنی دریاچه بوده است. بدینطریق با در نظر گرفتن فرسایش شدید منطقه و جمع شدن رسوبات در نقاط پستتر توأم با رطوبت بیشتر هوای این فلات در ازمنه گذشته این احتمال قویاً پیش می آید که زمانی غالب چنین جاهائی دریاچه‌ای بوده و بعداً تبدیل به باتلاق گردیده و نهایتاً در بعضی جاها با تالاق‌ها هم خشک شده‌اند.

در این زمینه اسامی محلی که با مرغ و با پر مرغ شروع می‌شوند جالب نظر است. این قبیل اسامی محل مانند مرغاب، اردکلو، ام‌الطیور و غیره از یکطرف و پرچین و پرپر و نظایر آن از طرف دیگر در سرتاسر ایران زیادند. بعنوان مثال دهاتی را بنام‌های پرچینان، پردون، پرگانلو، پرکن و پرکنند آباد را در خراسان و دهاتی بنام پرک، پرکان، پرکه در استان فارس و دهی بنام پرکانی در اصفهان و دهاتی بنام پرپیشه، پردرق، پرشه، پرکلی در کرمانشاه و دهاتی بنام پرسوراخ، پرکنارک، پرنوشته، پرپر و پرگاه در خوزستان و دهاتی بنام پرپر واردرکلو در آذربایجان و بالاخره دهاتی بنام‌های پرآور، پرچیده، پرکن و تولک‌آب را در کرمان و مکران داریم.

ضمناً اسم قریه تولک‌آب کرمان مبنای تاریخی همه اسامی بالا را بخوبی روشن می‌کند. توضیح اینکه بطوریکه میدانیم مرغان وحشی مهاجر که در موقع تولک رفتن به آسانی قادر به پرواز نیستند نوعاً در زمان تولک به جزایر دور افتاده و یا باتلاق‌ها و برکه‌های غیر قابل عبور پناه می‌برند و بدینطریق مسلماً همه‌جا‌های مزبور در گذشته صورت باتلاق‌ها، مرداب‌ها و یا دریاچه‌های کم عمق با جزایر کوچک را داشته‌اند که مرغان مهاجر بهنگام تولک به آنها پناه برده و در آنها پر می‌ریخته‌اند که بعداً بواسطه اهالی محل جمع آوری و مورد استفاده‌های گوناگون از تشک و بالش گرفته تا قلم قرار می‌گرفته‌اند. اسامی محلی از قبیل بوئین و بوی دشت و بوکان نیز از نظر بوی دریاچه‌ها و باتلاق‌های بعدی جالب می‌باشند و در این زمینه نام شهر معروف بوشهر نیز مسلماً با بوی ساحل دریا مربوط است.

از مراتب بالا که بگذریم اسامی محلی دیگری را داریم که بصراحت حاکی از خشکیدن محل می‌باشند. این قبیل اسامی نیز در فرهنگ جغرافیائی ایران بتواتر مشاهده می‌گردد. از آن قبیلند خشک‌تاب (معنی خشکان آب) و خشکه نو در آذربایجان که هشت قره آبادی دیگر نیز با کلمه ترکی «فوری» بمعنی خشک در استان مزبور داریم. در کردستان نیز دهی بنام سراب خشکه داریم که حاکی از خشک شدن يك چشمه نیرومند با مجرای مهم زیر زمینی است، که نظایری نیز در طول رشته زاگرس دارد و در همه‌جا بنام سراب خوانده می‌شود. دهاتی نیز بنام سوته (سوخته) باغ‌خشک، خشک‌آباد و دفعه خشک در استان فارس داریم. و در تأیید و تصریح بیشتر مطلب بطوریکه در کتاب جغرافیائی معروف تره‌القلوب از حمدالله مستوفی می‌بینیم در زمان مغل دریاچه‌ای در حدود فراهان وجود داشته که بعداً ناپدید شده است. همچنین این نکته بسیار جالبی است که کاشانیان مجاور خود را دریا می‌خوانند که مسلماً یادگار يك دریاچه بسیار شایان توجه در آن حدود تا يك زمان نسبتاً جدید است.

باری دهی نیز بنام دفعه خشک که حاکی از خشک شدن ناگهانی يك چشمه مهم و تأثیر فاحش آن در آبادی مربوطه می باشد در حدود رفسنجان کرمان وجود دارد و بدین طریق بر نقش زلزله ها و شکستگی ها و شکافهای بزرگ و کوچک قشر زمین که در این فلات فراوان است می رسیم.

بطوریکه در روزنامه اطلاعات حدود ده پانزده سال پیش دیدیم دریاچه کوچکی بنام سیاهلر در حدود نهاوند وجود داشته که در همان ایام بر اثر زلزله ای دفعتاً فروکش کرده و خشک شده بود بطوریکه روزنامه عکس ماهیهای مرده ای را که بدین طریق در سطح زمین پراکنده شده بودند چاپ کرده بود. همچنین بطوریکه در تواریخ می بینیم دریاچه ای نیز در حدود ساوه وجود داشته که در اواخر دوران ساسانی بسرعت ناپدید گردیده که آنهم با احتمال قوی بر اثر زلزله در شکافهایی از زمین فرو رفته است. اما بدین طریق به يك نکته بسیار جالب دیگر نیز میرسیم و آن عبارت از وجود ماهیهای در چشمه ها و قنوات سر تاشر کشور است. توضیح اینکه با احتمال قریب به یقین زمانی دریاچه های بزرگ و کوچک زیادی با ماهی فراوان در سطح این کشور وجود داشته که بهمان طریق دریاچه های نهاوند و ساوه به زمین فرو رفته و تخم لقاح شده بسیاری از ماهیها را با خود به عمق زمین فرو برده اند که پاره ای از آنها به مجاری زیر زمینی میاه راه یافته و توانسته اند خود را با شرایط جدید وفق دهند.

یکی دیگر از آثار خشکی زائی حرکت قشر زمین عبارت از فروکش کردن سطح آب زیر زمینی است و در این باره در فرهنگ جغرافیائی ایران درباره شهر گناباد خراسان شرح زیر را داریم. «در بخش حومه قنواتی وجود دارد که طول آنها بیست و چهار الی سی و دو کیلومتر است و بعضی از آنها که گویا در عهد هخامنشی حفر شده به عمق چهل و پنج الی پنجاه متر میرسند» اما بدیهی است که هیچ قناتی در بادی امر به آن عمق و به آن طول احداث نمیشود. لذا تردیدی نیست که باید عمق و طول قناتهای مزبور را مولود فروکش کردن سطح آب زیر زمینی دانست، اما فروکش کردن سطح آب زیر زمینی نیز دو علت می تواند داشته باشد. خشکیدن تدریجی هوا و بالا آمدن قشر. ضمناً در مورد حدود گناباد با در نظر گرفتن زلزله خیز بودن منطقه که از آن جمله زلزله فجیع سال ۱۳۴۷ را داریم این احتمال که حرکت قشر نیز در این زمینه مؤثر بوده قویاً وجود دارد. فرهنگ جغرافیائی ایران درباره شهر مشهد نیز می نویسد «از بیست و دو رشته قنات مشهد فعلاً چهارده رشته دایر و هشت رشته بی آب است» و در مورد اطراف شاهرود از رشته قنوات مخروبه نام می برد و راجع به آباده فارس می نویسد «در قدیم عمق چاههای قنات هجده متر بوده ولی حالیه در بیست و هشت الی سی متر به آب میرسند».

پائین رفتن سطح آب قنوات در کرمان نیز بالاخص در سنوات اخیر البته معروف است و فرهنگ جغرافیائی ایران در این باره می نویسد «آب مصرفی شهر از چاهها و چند رشته قنات که در عمق های چهار متری جریان دارند تأمین می شود».

بالاخره کمر بند غم انگیزی از دهات خرابه که غالباً منظره جدید دارند در حواشی کویر مرکزی مشاهده می گردد، که مسلماً مولود پائین رفتن سطح آب زیر زمینی و

خشك شدن چشمه‌ها و قنوات می‌باشد.

نمونه بسیار جالب و آموزنده دیگر از نقش حرکتهای قشر زمین در خشکیدن چشمه‌ها و قنوات را در مورد چشمه معروف تخت سلیمان در آذربایجان داریم، که در مجاورت شکستگی مهمی از قشر زمین قرار دارد. شاعر و جهانگرد عرب بنام ابودلف در سفرنامه خود که در حدود يك هزار سال پیش نوشته شده درباره چشمه مزبور می‌نویسد «دیوار این شهر دریاچه‌ای را احاطه نموده که وسط آن به ته نمیرسد از این دریاچه هفت نهر جاری است که هر يك به آسیابى می‌ریزد و سپس از زیر دیوار بیرون می‌رود». و فرهنگ جغرافیائی ایران تحت نام احمدآباد درباره تخت سلیمان می‌نویسد «در عمارت مزبور حوضی است به مساحت چهارصد متر مربع و باندازه سه آسیاب آب از آن جاری شده و مزارع قریه نصرت‌آباد را مشروب می‌سازد.» بدین طریق در عرض هزار سال اخیر آب چشمه تاریخی مزبور از نصف هم کمتر شده است. ضمناً به تهر رسیدن عمق چشمه مزبور مسلماً به معنی کارستیک بودن مجرای زیرزمینی آن است که گاهی در سنگهای آهکی بوجود می‌آید و سراپهای معروف کردستان و لرستان نیز از همان قبیلند.

از مراتب بالا که بگذریم به نقش خشکی زائی نوسانات جوی میرسیم. توضیح اینکه بر طبق آنچه گذشت نوسانات کم یا بیش ممتد جوی در حدود بیست هزار سال اخیر در این فلات امری است مسلم و نوسانات شدید کوتاه مدت در ازمنه تاریخی بالاخص درباره خشکسالی‌ها در تواریخ منعکس می‌باشد.

بدین طریق مطلب بسیار مهمی که باید در زمینه خشکی و برهنگی فعلی این فلات مورد توجه قرار گیرد عبارت از تجمع و تشدید تأثیر عوامل خشکی‌زای بر اثر نوسانات جوی است، بطوریکه اگر رطوبت هوای این سرزمین در ازمنه تاریخی کاهش فاحش هم نیافته باشد بهر حال محیط جغرافیائی در ازمنه مزبور در حال خشکیدن تدریجی بوده است. توضیح اینکه اگر نوسانات جوی طوری باشد که دوران کم آبی موجب خشکیدن مراتع و بوته‌زارها و جنگلها گردد بعد از عودت مرحله مرطوبتر آنها دیگر بهمان وسعت و بار دهی سابق احیاء نمی‌گردند، بلکه برعکس بر اثر بارانی که بر روی خاک خشك و بی‌پوشش می‌ریزد قسمتی از خاک نرم‌تر و پوک‌تر خود را از دست میدهند و خاک زبرتر و بیحاصلتری بجای می‌ماند که چه از حیث دارا بودن مواد غذایی و چه از حیث امکان نگه‌داری رطوبت بمراتب فقیرتر از خاک سابق می‌باشد. باین جریان البته باید نقش تخریبی سیلابها را نیز افزود که خاک ارتفاعات را بکلی شسته و از بین می‌برد، و نهایتاً سنگ خالی بجای می‌گذارد.

از نظر کیفیت پاره‌ای از خشکسالی‌هائی که بر این مملکت گذشته است سطور زیر از آقای باستانی پاریزی بسیار ارزنده و جالب است که به نقل از کتابی تحت عنوان «تاریخ مسعودی» بقلم ظل‌السلطان معروف می‌نویسد «می‌گویند در عهد فیروز ساسانی چنان قحطسالی شد (بروایتی هفت سال و بروایتی سه سال) که در قمر دجله و فرات و شط‌العرب و جیحون چاه کنده و آب خوراکی را مردم از چاههای مزبور می‌نوشیدند. در سال ۱۲۸۹ قمری نیز به چشم خود دیدم که در میان رودخانه زاینده رود اصفهان

چاهی کنده بودند بقرب سی ذرع و آبی بزحمت می کشیدند برای شرب و همینکه دلو بالا می آمد سگ و گربه و آدم و کلاغ و گنجشک بدون ترس از یکدیگر روی هم می ریختند و آب می خوردند». ضمناً در مقابل چنین خشکسالیها باید سیلهای عظیمی راهم در نظر گرفت که در مورد دجله و فرات پاره‌ای از باستانشناسان دو قفره از آنها را بعنوان مبنای احتمالی داستانهای طوفان بابلی معرفی کرده‌اند.

بدین طریق بر مسئله پوشش گیاهی و حیوانی این فلات میرسیم. امروزه مسلم می‌باشد که در عهد پلیستوسن یعنی لاقل تا حدود بیست هزار سال پیش همه ارتفاعات این فلات از جنگلهای وسیع پوشیده بوده بطوریکه امروزه نیز بقایای آنها را تقریباً در هر قسمتی از مملکت شاید جز سیستان و بلوچستان میتوان دید. درعین حال تردیدی نیست که جنگلها در این سرزمین منحصر به ارتفاعات نبوده بلکه جلگه‌هائی را نیز می‌پوشانیده است و اتفاقاً شاهد آنرا در خشکترین قسمت فلات یعنی در کویر مرکزی داریم که بطوریکه گذشت تا حدود بیست الی سی سال پیش جنگلهای وسیعی از درختان طاغ و قیچ در پهنه دشت و بادام کوهی در ارتفاعات آن وجود داشت. نکته بسیار جالب در این زمینه اصطلاح معروف «درن دشت» است که هنوز بر سر زبانهاست و تردیدی نیست که در آغاز «داران دشت» بمعنی دشت درختی بوده است. از سوی دیگر تردیدی نیست که وجود جنگلهائی بترتیب مزبور حاکی از وجود مراتع وسیع در سرتاسر کشور نیز می‌باشد. و در تأیید این اصل بقایا و آثار جمعیت‌های وسیعی از حیوانات را در ازمه گذشته داریم. در این زمینه پرفسور کارلتن . س. کوهن باستانشناس امریکائی استخوانهای فراوانی را در غار تاما نزدیکی اورمیه که مربوط به اواخر عهد پلیستوسن بوده کشف کرده‌اند. استخوانهای بدست آمده مربوط بوده‌اند به گاو، گوسفند، بز و اسب وحشی و گورخر و نیز انواع مرغ و کفتار، روباه و لاک‌پشت که همگی را مربوط به يك محیط جنگلی دانسته‌اند.

در ازمه تاریخی تصویر انبوهی از گوزن زرد رادر نقش طاق‌بستان باختران داریم که شاهان ساسانی مشغول شکار و در حقیقت مشغول قصابی آنها هستند، درحالیکه تا چند سال پیش فقط تعداد معدودی از گوزن مزبور در بیشه‌های کنار رود کرخه یافت می‌شد، و احتمالاً امروزه دیگر وجود ندارد. همچنین است آهوی درشت اندامی که بنام آهوی سرخ نامیده شده و امروزه دیگر وجود ندارد.

حیوان درشت اندام دیگری که امروزه قطع نسل گردیده و جثه‌ای در حد يك گاو دارد orix نام دارد که دارای شاخ ماریچی نیزه مانندی است و امروزه جز خیلی بندرت مشاهده می‌گردد، همچنین بطوریکه از شخص موثقی شنیدیم تا حدود چهل پنجاه سال پیش مرال در جنگلهای قره‌داغ بقدری زیاد بوده که گاهی داخل گله گاوها شده و شب هنگام بر طوبله روستائیان راه می‌یافته است. درحالیکه امروزه جز بندرت مشاهده نمی‌گردد. و بالاخره شیر را داریم که امروزه در ایران بکلی و با تقریباً بکلی از بین رفته است. وجود و فراوانی شیر را نیز در ایران بالاخص از روی اسامی محل مانند شیرگاه

و شیر آشیان، شیربند، شیرگان، شیریم، شیروان، شیران و غیره در همه استانهای کشور وجود دارند میتوان فهمید و بطوریکه در تاریخ بیهقی می بینیم سلطان مسعود غزنوی بهنگام سفر از ری به هرات در بن راه هشت شیر شکار کرده است. اما شیر طعمه می خواهد و وجود طعمه مستلزم مراتع وسیعی است لذا بدین طریق نیز می بینیم که در حدود هزار سال پیش دامنه های جنوبی البرز و مناطق شمالی کویر خیلی سرسبزتر از امروز بوده است. بدین طریق به آخرین و شاید مهمترین عامل تخریب در محیط زیست میرسیم و آن متأسفانه خود انسان است. توضیح اینکه از عوامل طبیعی تخریب مانند نوسانات جوی و فرسایش خاک که بگذریم مسلماً جنگل براندازی و چرانیدن بی رویه و خارج از حد مراتع نیز در خشکی و برهنگی فعلی ایران زمین تأثیر قاطع داشته است. در زمینه جنگل براندازی ها خیلی جالب و آموزنده است که حتی امروزه نیز آثاری از جنگلهای باستانی را در دامنه های ارتفاعات کشور مانند رشته البرز به صورت توده هایی از درختچه های کم رشد می توان دید ولی بسیار شایان توجه است که همه آنها در جاهای بسیار صعب العبور قرار دارند بطوریکه اگر دست بشر میرسید آنها را هم ریشه کن می کردند.

تردید نیست که امر جنگل براندازی در ازمه تاریخی بر حسب ازدیاد جمعیت سرعت فرایندهای پیشرفته است و در زمینه روند تاریخی جریان مزبور شایان توجه است که امروزه بقابای کاخ با عظمت تخت جمشید در پای کوههای سخت و سنگلاخ قرار دارد، در حالیکه مسلماً در آغاز کاخ به آن عظمت را در پای کوهی تا این حد لخت و بی پیرایه بنا نمی کردند.

در مورد مراتع و تأثیر چرانیدن بی حد و بی ضابطه و نسق آنان نیز همین بس که حتی در سطح کویر مرکزی در هر جایی که دست بشر و پای گله های او نرسیده امروزه شاهد یک پوشش با اهمیت از گیاهان می باشیم. در این زمینه همچنین قابل توجه است که در زمان جنگ بهنگامی که نیروهای متفقین قسمتهایی از بیابان را بمنظورهای نظامی با سیم خاردار محصور می کردند و در نتیجه پای گله ها از آن قطع میشد بزودی یک فرش گیاهی زمین را می پوشاند و وضع مشابهی نیز از اطراف چاههای نفت در عربستان گزارش شده است.

پس بطور خلاصه باید گفت که بر طبق شواهد هواشناسی و زمین شناسی و قرائن دیگر در فلات ایران هر چه از زمان حاضر شروع کرده تا حدود بیست هزار سال قبل پیش برویم. بطور کلی باهوایی مرطوبتر و خاکی غنی تر و محیطی سرسبزتر مواجه میباشیم و عکس قضیه البته باین معنی است که در مدت زمان مزبور آب و هوای این فلات بتدریج در جهت خشکی و پهنه آن در جهت برهنگی فرایندهای پیش رفته است. ضمناً از عوامل طبیعی مانند تغییرات جوی و حرکت های قشر زمین که در این جریان دخیل بوده اند که بگذریم جنگل براندازیهای وسیع و چرانیدن بی حد مراتع نیز در برهنگی فعلی این فلات تأثیر قاطع داشته و دارد.